



HARVARD UNIVERSITY

**CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT**

**DIRECTOR: HANIS LAJJEVARDI
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI
TRANSCRIBER: LAYEGHEH HODAI**

NARRATOR: MEHDI AZAR

DATE OF INTERVIEW: APRIL 1, 1983

PLACE OF INTERVIEW: NORFOLK, VA

INTERVIEWER: ZIA SEDGHI

TAPE No.: 7

RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR

NARRATOR: AZARM AZAR, MENDI
TAPE NO.: 07

(LIFE)-----

AMINI, NOSRATOLLAH
AMIRALAI, SHAPSEDDIN
ARDALAN, ALI
ASSEMBLY OF EXPERTS
BAKHITAR-E ENROUZ NEWSPAPER (PUBLISHED IN EUROPE)
COUP D'ETAT OF AUGUST 1953 (25-28TH MORDAD 1332)
FOROUHAR, DARYOUSH
FREEDOM MOVEMENT OF IRAN, THE
GHASEMI, ABOLFAZL
GHASHEHAIE TRIBE
GHASHEHAIE, KHOSROW
GHOTBZADEH, SADEGH
HASIBI, KAZEM
ISLAMIC REPUBLIC OF IRAN
ISLAMIC REPUBLIC OF IRAN, CONSTITUTION OF THE
KHOMEINI, AYATOLLAH ROUHOLLAH, BACKGROUND & CHARACTER OF
KHOMEINI, AYATOLLAH, RULE & ADMINISTRATION OF
KHOMEINI, AYATOLLAH, VIEWS OF
LEGISLATURE (IRI), ELECTIONS OF
MAHDAMI-KANI, AYATOLLAH
MOGHADDAM, GEN. MASSEH
MOGHADDAM-MANESHANI, RAHMATOLLAH
MONTAZERI, AYATOLLAH HOSSEIN
MONTAZERI, SHEIKH-MOHAMMAD

NARRATOR: AZARM AZAR, MENDI
TAPE NO.: 07

(LIFE)-----

HOUSAVI-ARDABILI, AYATOLLAH ABDOL-KARIM

NASIRI, GEN. NEMATOLLAH

NATIONAL FRONT, THE FOURTH

SAWATIZADEH, HOMAYOUN

SANJABI, KARIM

SHIAH RELIGION

روایت کننده : آقای دکتر مهدی آذر
تاریخ معاينه : اول آوریل ۱۹۸۲
محل معاينه : شهر نورفلک - ویرجینیا
معاينه کننده : ضياءالهدی
نوار شماره : ۷

س - جناب آقای دکتر آذر من میخواستم از حضورتان سؤال کنم که این برخورد آشکار خمینی با جبهه ملی و بقول خودش با ملی گرایان از چه تاریخی شروع شد و این مسئله فتوای ارتداد جبهه ملی بر چه مبنائی و در چه زمانی صادر شد؟

ج - عرض کنم که بر حسب نظر فقها ، فقهای شیعه موضوع ملیت اصلاً مطرح نیست ، آنها معتقدند المؤمنون بد الواحده ، ماهه یکی هستیم ، مسلمانها همه مثل هم هستند و تفاوتی بین آنها نیست . عرض کنم که بهمین دلیل هم در ماده ۵ قانون اساسی که دولت موقت قبلاً تدوین کرده بود ، قانون اساسی جمهوری اسلامی ، و به تصویب خمینی هم رسیده بود که بلا آخره مجلس خبرگان آن را بررسی کنند و جرح و تعدیلی بکنند ، نه اینکه قانون اساسی دیگری بنویسند ، در مقدمه آن ماده آیه ای ذکر شده که " یا ایها الناس " ، خطاب به مردم عالم نه تنها به مؤمنین ، " انا خلقناکم من ذکرا " و انشی وجعلناکم شعوبا " و قبائل لتعارفوا . ان اکرمکم عندالله اتقاکم " . یک همچین آیه ای حالا مختصر عیبی اگر در این آیه که من از حفظ خواندم باشد نتیجه خوب نسبان من است .

مبنای کرامت و انسانیست را این آیه قرار داد یعنی تشریح شده که خطاب به همه مردم و بدون در نظر گرفتن مذهب و ملیت و ان اکرمکم عندالله اتقاکم ، با تقوا ترین شما پیش خدا عزیز و کریم است مکرّم است ، این ربطی به یک ملت مخصوص و مسلمان یا غیر مسلمان ندارد این خطاب به همه عالم است . و این یکی از انسانی ترین و حکیمانانه ترین آیات قرآن است . در بررسی قانون اساسی آقایان این آیه را از مقدمه ماده ۵ قانون اساسی حذف کردند . حالا

همان ماده ۵ سرچایش هست یا پس و پیش شده آنها را من نمیدانم ولی میدانم بود و حذف کردند به دلیل اینکه معتقد نبودند که تقوا با بد ملاک عمل باشد و اگر تقوا ملاک عمل باشد در میان مسلمانها و غیرمسلمانها، یهود، نما را زردشتی اینها فرقی با هم نمیتواند داشته باشد برای اینکه مبنی تقوا است نه دین و مذهب. اینها این مطلب را قبول نداشتند و آن را حذف کردند و این خودش یک دلیل اختلاف بین جبهه ملی و تدوین کنندگان قانون اساسی شد. ما در موقعیکه اعلام شد که اشخاص و گروهها نظرها را در باره قانون اساسی میتوانند اظهار کنند و اینها در تدوین قانون اساسی در نظر گرفته میشود مخصوصاً "جلساتی تشکیل دادیم و یک طرح جامعی از قانون اساسی با در نظر گرفتن قانون اساسی مشروطیت و سایر شرایط و واقعی که در وضع آن روز میبایستی در نظر گرفته بشود تدوین کردیم و به آن هیئتی که قانون اساسی را تدوین میکردند فرستادیم ابداً" از آنها ذکری نشده است. ولی من خاطر میآید که یک شب رفته بودم به ملاقات آقای شریعتمداری که از مشهد مراجعت کرده بود و به قم میخواست برود خواستم تجدید عهدی با او کرده باشم، آقای مقدم مرا غای آنجا بود و جزو تدوین کنندگان به اصطلاح قانون اساسی قبلی بود.

س - عضو مجلس خبرگان بود؟

ج - بعله. عضو مجلس خبرگان هم بود و در تدوین آن قانون اساسی قبلی هم گویا دخالت داشت. او بمن گفت که چندتا از نظرها را شما، پیشنهادهای شما، مورد قبول قرار گرفت و ما وارد قانون اساسی کردیم. این حرف را او بمن گفت حالا هم اگر بشود از او سؤال کنیم شاید همین مطلب را تکرار کند. ولی خوب بلاخره اختلاف نظرها از همینجا شروع شده بود و بعد موضوع ولایت فقیه مورد قبول جبهه ملی نبود و بعد انحما رطلبی و بعضی مطالبی که مدتها دیگر در ایران عملی شده بود و تجدید مطلع کردنش موضوعی نداشت. این اختلافات همیشه بین جبهه ملی و آقایان بود. تا وقتیکه روزنامه جبهه ملی "پیام جبهه ملی" منتشر میشد ما در آنجا بعضی مطالب را توضیح میدادیم که یک شب ریختند اداره روزنامه با شگافه جبهه ملی را اشغال کردند شبانه از

نردبان بالا رفته بودند و داخل حیاط شده بودند و شکایت ما بخود خمینی به تمام متصدیان امور، به اصطلاح به رأس متصدیان، همه بی جواب مانده همه ساکت ماندند. خوب ما مدتی تحمل کردیم و بعد دوباره روزنامه را منتشر کردیم در این انتشار جدید روزنامه بعضی مطالب را به صراحت مینوشتیم و این مورد به اصطلاح آزدگی و مخالفت آقایان بود تا وقتیکه یک اجرائیه بر علیه مستأجر اصلی باشگاه به مبلغ تقریباً "دو برابر آن اجاره پس افتاده را، از زمانیکه اشغال شده بود تا آن زمانیکه اجرائیه ما در شد، که قاعدتاً" بایستی آن غاصب و متصرف موجود بپردازد ما در کردند. صدور اجرائیه بر علیه مستأجر اصلی که آن مورد اجاره را از اختیار او خارج کرده بودند به نظر ما درست نبود و فتوای این در این توضیح المسائل آقای خمینی صریحاً "ذکر شده که این برعهده غاصب است. این یک مسئله ای است حالا شماره مسئله خاطر من نیست ولی میدانم آنجا هست. ولی آقای دکتر سنجابی نامه ای نوشت مجدداً "و از آقای خمینی جواب خواست فتوای صریح خواست، و مخصوصاً "قید کرده بود که مرقوم نفرمائید که ما به دادگستری و دولت مراجعه کنیم برای اینکه ما مراجعه کردیم همه آنها بی جواب و ساکت ماندند و جوابی بماندادند. بنا بر این از خود شخص شما که ما حب فتوا هستیم من نظر میخواهم، مرقوم نفرمائید که برعهده من است یا برعهده آن مستأجر اصلی است یا برعهده کسانی است که به صورت غصب آنجا را در تصرف گرفتند و اموال را هم متصرف شدند. ایشان در مقابل ساکت ماندند. بعد از هفت هشت روز که مدت مهلت اجرائیه منقضی میشد بلا آخره تصمیم گرفته شد که به هر صورت هست یک میتینگ داده بشود و مطالب مردم هم گفته بشود. البته ما خیلی کم احتمال میدادیم که موفق بشویم به این میتینگ به اصطلاح صورت عملی بدهیم و میدانستیم که ممکن است از آن جلوگیری بشود و در عین حال لازم بود که ما، جبهه ملی، مخصوصاً "دکتر سنجابی یک همچین تصمیمی بگیرند. بمجرد اینکسه اعلان های دعوت به این میتینگ منتشر شد آن روزیکه قرار بود میتینگ برگسزار بشود صبح زود در تلوویزیون موضوع ارتداد جبهه ملی با یک سخنرانی مفصلی که خمینی کرده بود منتشر شد و در آنجا دو دفعه تکرار کرده بود که جبهه ملی محکوم به ارتداد است. دلایلی که برای این اقامه کرده بود، گفت "دو ورقه بدست من رسیده که در آنجا عملاً"

منکر قماص شدند. " در صورتیکه ما منکر قماص نبودیم معقول نیست کسی در دنیا، چه امروز چه در هزاره سال پیش، معتقد باشد که متخلف و جانی بدون مجازات بماند. این انکار قماص کردن ما اصلاً یک تهمت بود. " و بعد این لایحه قماص را غیر - انسانی نامیدند. " در صورتیکه لایحه مخصوصی در اعلامیه ما ذکر نشده بود، در هیچیک از اعلامیه ها، لوایح غیر انسانی گفته شده بود. این لوایح غیر انسانی ممکن بود شامل لایحه قماص هم باشد و ممکن بود نباشد. کلمه لوایح را تبدیل کردن به لایحه و گفتن که این لایحه در نظر این آقایان مخصوصاً " لایحه قماص بوده حرف درستسی نیست. بعد گفتند که لایحه قماص تمام مبتنی بر آیات قرآن است و وقتی این لایحه را میگویند غیر انسانی در واقع سب قرآن کردند آیات قرآن را غیر انسانی گفتند و چون سب قرآن دلیل بر ارتداد و الحاد است این ها محکوم به ارتداد هستند. در صورتیکه اینهم درست نبود، بهیچوجه، به دلیل اینکه اولاً " لایحه قماص یک ماده، دو ماده، سه ماده نبود و متجاوز از دو بیست ماده بود. بعضی از خود آقایان علما هم اعتراض کردند مخصوصاً " شیخ علی تهرانی و قمی اعتراضی به خمینی نوشتند که بعداً " در بعضی از روزنامه های خارج منتشر شد. و خوب معنی ارتداد را هم بعداً آقایان قضاة اسلامی از قبیل این محمدی گیلانی آقای اردبیلی موسوی توضیح دادند که مقصود از ارتداد چیست: کسیکه منکر دین بشود و از مذهب اسلام برگردد. و گفتند که بعضی از اینها هم دوجور هستند مرتد ملی و مرتد فطری. مرتد فطری کسانی هستند که از پدر و مادر مسلمان زائیده شدند و بسته شدن نطفه شان در زمانی بوده که پدر و مادر آنها مسلمان بودند و اینها بنا بر این مسلمان زاده بودند و بعد از دین اسلام برگشتند و اینها توبه - شان قبول نمیشود و میراثشان، اموالشان، به فرزندان مسلمان نشان منتقل میشود. زن آنها هم از تاریخ ارتداد برایشان حرام است و اگر بعد از آن اولادی از اینها بعمل بیاید آن فرزندان حرام زاده هستند اینها را توضیح دادند. خوب با یک همچنین جریانی معلوم بود که از همان روز جلوگیری از میتینگ جبهه ملی شد. از ظهر - پاسدارها راههای میدان فردوسی را بسته بودند و کسانی را که مایل بودند در میدان

حاضر بشوند متفرق میگردند بعضی ها راهم کتک میزدند، بعضی ها هم که با فشاری میگردند دستگیر میشدند و خلاصه جبهه ملی نتوانست این میتینگ را عملی کند. و بسیاری از دستجات در آن زمان تقاضای شرکت در این میتینگ کرده بودند و من خاطر میآید که دو نفر، گفتند بما یعنی، از نمایندگان نهضت آزادی آمده بودند آن هیئتی که قرار بوده میتینگ را تشکیل بدهند و اداره کنند و تقاضای قبول شرکت کرده بودند، پیشنهاد قبول شرکت کرده بودند. و شرط شده بود که در این میتینگ هیچ شعاری داده نخواهد شد. یک پرچم فقط پرچم ایران برافراشته خواهد شد یک نفر هم نطق خواهد کرد و دیگر اگر کسانی ما بلند شرکت نکنند در این میتینگ با ایداز شعارها و حرفهای خصوصی خودشان صرف نظر کنند و هیچ نواری، نوشته ای، اعلامیه ای منتشر نشود. ولی غب هیچک از اینها هم عملی نشد. بعد هم شنیدیم که آقایان نهضت آزادی منکر موافقت با این میتینگ شدند. در هر حال این ارتداد به اینصورت پیش آمد. دلیل ما برای ننگه این نسبت های آقای خمینی درست نبوده یکی است اینست که تمام مواد لایحه قماص، حالا به فرض اینکه منظور ما فقط لایحه قماص بوده، تمام مواد شانسانی نبود و آیات قرآن نبود. خود آقایان فقها هم اعتراض کرده بودند. در قرآن فقط در دو سه آیه ذکر قماص شده، چطور میشود از این دو تا آیه دو بیست ماده استخراج بشود؟ بعد این لایحه قماص یک سال و نیم در مجلس شورای اسلامی مطرح بود چند دفعه تعطیل شد فرستادند به شورای نگهبان رد کرد در آخر هم منتشر کردند که بعضی از این مواد رد شده مطابق شرع نبود بنابراین مطابق قرآن هم نبود و بلا آخر آن سه ماده ای هم که رد شده ذکر نکردند. هنوز موضوع دیه و اینها، آنچه من میدانم، درست روشن نشده و منتشر نشده یا منتشر شده من دیگر در ایران نبودم خبر ندارم. در هر حال این ارتداد یک عمل ضد انسانی و ضد اسلامی بود. بخصوص که بلافاصله بدون هیچ معاکمه ای رسیدگی و شناخته شدن افراد جبهه ملی، خمینی از افراد جبهه ملی اگر کسانی را میشناخت یکی دکتر سنجابی بود یکی هم شایدمن که مؤسس روزنامه جبهه ملی بودم و هیچوقت هم با خمینی ملاقات نکرده بودم.

س- منظور شما پیام جبهه ملی است؟

ج - پیام جبهه ملی بعلمه . شاید به مناسبت اینکه اسم من بعنوان صاحب امتیاز پیام جبهه ملی در روزنامه ذکر شده بود در نظر ایشان بود و هزارها عضو جبهه ملی را آقای خمینی اصلاً نمی شناخت . درست است که صورتی داشتند دفاتری داشتند ولی همه اینها درست این آقایان نبود که بشناسند و محکوم کردن یک جمعیتی که ناشناس هستند در نظر آن محکوم کننده و آنهم به ارتداد این بهیچوجه یک عمل صحیحی نیست . این نه اسلامی است و نه انسانی و بخصوص که بلافاصله بگیر و ببند شروع شد و خانه‌ی من مورد تهاجم و بررسی قرار گرفت ، بسیاری از اوراق و اسناد ، من نبودم در منزل ، بنا به اظهار مستخدم ، برده شد و نمیدانم چی بردند چی گذاشتند . همینطور خانه دکتر سنجابی که اصلاً معادره شد اموالش را ضبط کردند بعنوان عتیقه در صورتیکه من یادم نمی آید در منزل دکتر سنجابی عتیقه دیده باشم ، فقط دو تا گلدان چینی بود که معمول در همه‌ی خانه‌ها هم هست هیچ امالت و عتیقه بودنش هم معلوم نیست یک همچین چیزی بود . در منزل من هم دفعه دوم باز مراجعه کرده بودند به دنبال عتیقه‌ها که گشته بودند و چیزی پیدا نکرده بودند رفته بودند . این ارتداد جبهه ملی . ما چاره‌ای نداشتیم غیر از اینکه مخفی بشویم و مخصوصاً " آنها شیکه مسلم بود که اگر گیر بیافتند کمتر بیجان مجازاتشان کتک خوردن و زیر چماق های حزب الهی ها تلف شدن است ناچار متواری شدیم . بعضی ها که توانستند ، از اینجمله خود من ، با هزار زحمت و مشقت و واقعا " دل بسه دریا زدن از ایران خارج شدم و با سرپرستی کسانی و دوستانم توانستم خودم را به آمریکا برسانم .

س - آقای دکتر آذر شما فرمودید که در واقع در اسلام دو نوع مرتد هست نوع دومش را فرمودید که مرتد فطری است و توضیح دادید نوع اولش را من کاملاً متوجه نشدم .

ج - مرتد ملی . مرتد ملی کسی است که از پدر و مادر و مسلمانان زائیده نشده و مسلمان نبوده بعد اسلام را قبول کرده و پس از آن بعد از مدتی از اسلام برگشته اشخاصی بودند اینطوری اینها مرتد ملی هستند . " ملی " بجه مناسبت من نمیدانم ولی مرتد فطری آن بود که توضیح دادم .

س - این در قرآن ذکر شده ؟

ج - ابتدا " . این توضیحاتی است که آقای محمدی گیلانی و عرض کنم موسسوی اردبیلی ، موسوی تبریزی این فقها شی که حالا در مباحثه ها شی که میکنند اینها را توضیح دادند مرتد کیست ؟ یا غی کیست ؟ معارب کیست ؟ ها ن از جمله اختلافات سر کلمه همین معارب بود . معارب را این آقای محمدی گیلانی در آن توضیحات خودش از قول خمینی تعریف کرده که خمینی در " تحلیل الوسيله " معارب را این طور معنی کرده " کسیکه با اسلحه یا تجهیزات اسباب ارباب و توحش مردم بشود این در حکم معارب است . " در صورتیکه ما دیدیم که شیخ محمد منتظری با عده ای تفنگدار رفت فرودگاه ...

س - مهرآباد .

ج - مهرآباد و برج مراقبت را اشغال کردند و طیاره را که عازم حرکت بودند نگاهداشتند و گرفتند و در روزی هم قضیه طول کشید و اخبار این جریان غیر عادی بمبارت دیگر معاربانه در تمام عالم منتشر شد و دولت اسلامی آقای مهندس بازرگان هم خیلی ناراحت شدند ولی بهیچوجه کسی به این عمل اعتراض نکرد . خود آقای منتظری و دو نفر از رفقایش را اجازه دادند که با گذرنا ما ایکه میگفت از بحرین دار و تبعه بحرین است و چمدانهای پری که مطابق قاعده و دستور دولت است میبایستی در فرودگاه بررسی بشود که ببینند حامل چه چیزهایی هستند بدون اینها پذیرفته شدند سوار طیاره سوریه ای شدند و رفتند به سوریه و آنجا به اروپا و بعد از مدتی برگشت . پلیس فرودگاه توقیفش کردند ولی همچین که از فرودگاه بیرون میآوردند و باره آن تفنگدارها پیش میزنند و این شیخ محمد منتظری را که معروف به " رینگو " شده بود از دست پلیس گرفتند و بردنش به منزلش و بعد هم قضیه لوٹ شد . اینکه گفتند داستان تهران دستور از ادیش را داده است یک اختلافاتی پیش آمد و نتیجه اش هم این شد که داستان با مستغنی شدیا کنار گذاشتند که آقای شهباشی بود در آن زمان یادم میآید . بعد از آن یک سفر دیگری کرد

عده‌ی هفتاد هشتاد نفر را بعنوان جها دکه در عکسی که در روزنامه‌ها و تلویزیون منتشر شد پیرمرد و بچه کوچک هم جزو آنها بودند میبرد به فلسطین برای جها دبا اسرائیل. آنها را هم برد هیچکس هم به شناسنامه اینها رسیدگی نکرد و شایع شد که پولی از اینها گرفتند که اینها را از ایران فرار بدهند. بعد برگشت و عجب تر آنکه با یک چنین سوابقی ایشان از طرف آقای خمینی به نمایندگی در هیئت شورای عالی دفاع منتخب شد و همچنین از طرف خمینی نماینده شد که به زندانها رسیدگی بکند چون شایع شده بود زندانیان را شکنجه میدهند. بعد از سه ماه جواب داد که ابدا " در زندانها شکنجه نیست. بعد هم به نمایندگی نجف آباد در مجلس شورای اسلامی انتخاب شد و کسی هم به اعتبارنامه‌ی او اعتراضی نکرد. در صورتیکه اعتبارنامه قاسمی و نماینده ساوه مخصوصا " اصلا " قبل از آنکه به مجلس برود، که قاعدتا " وقتی اعتبارنامه‌ی مادر شد باید برود به مجلس و مجلس درباره انتخابات وصحت اعتبارنامه نظری بدهد، آقای مهدوی کنی اعلام کرد که انتخابات دره گزبکلی باطل است و همچنین انتخابات ساوه را هم در جلسه دیگری باطل صورت داد و این آقایان به مجلس نرفت اعتبارنامه‌شان .. و بعد قاسمی به یک اتهامات دیگری گرفتار شد و به حبس ابد محکوم شد. از آن نماینده سابق ساوه هم خبری ندارم نمیدانم چه شد.

س- آقای دکتر یکی از سئوالهایی که برای خیلی‌ها مطرح هست اینست که چطور شد که آقای امیر علائی و همینطور مهندس حسینی که از همراهان اولیه جبهه ملی بودند و از همراهان رهبر اول جبهه ملی دکتر مصدق بودند و این همه مدافع رعایت قانون اساسی و اصول مشروطیت و حق حاکمیت ملی، که همیشه جبهه ملی هواداری از آنها میکرد، بودند مجلس خبرگان آقای خمینی را بجای مجلس مؤسسان قبول کردند و حتی ولایت فقیسه را پذیرفتند و در رژیم هم شغل و منصب قبول کردند؟ شما اگر راجع به این دونفر آدم اطلاعاتی دارید و یا این تفسیر عقیده را درباره اش نظری دارید لطفا " برای ما هم بفرمائید،

ج- والله خود این آقایان هستند، زنده هستند و من خیال میکنم که سئوال از خود آنها خیلی بهتر است تا اینکه من نظری عرض کنم. یعنی نظرم در واقع یک نظر خصوصی

خواهد بود ولی اینقدر میتوانم بگویم که آقای مهندس حسینی یک شخص مذهبی است نمازش را میخواند، قرآنش را میخواند و مثل همه مذهبی ها و متدین ها بلاغـره فتاوی فقهای مرجع را قبول دارند به اینجهت موضوع ولایت فقیه را اصـلا بدون مراجعه به قرآن و دلایل قرآنی آن که منحصر است به سه نفر فقط ، و بعد معنی ولایت که در قرآن و مفسرها ذکر کردند که مقصود دوستی است نصرت است به اصطلاح موالات است و نه سرپرستی و قیمومت که مثل اینکه بعدها مطرح شد خمینی هم در کتابش ذکر کرده که در واقع مثل قیم صغار ولایت فقیه باید که ناظر بکارها باشد و حکمش هم مثل احکام خود پیغمبر اسلام مورد قبول و اطاعت مسلمانها باشد ...

به این معانی آقای مهندس حسینی اصـلا توجهی ندارد او مذهبش را میدانند و عبادتش را هم میکنند و خمس و زکاتش را هم در موقع میپردازد و اصـلا توجهی به اینکه ولایت منحصر به اشخاص معینی است که در قرآن ذکر شده و بعد نه علی ابن ابی طالب و نه امامان ما هیچکدام داعیه ولایت ندارند و سمت ولایت نداشتند اصـلا ندارد . این آقایان هستند که ولایت را یک امر اعتباری و قابل انتقال دانستند . در کتاب ولایت فقیه اصـلا توجهی به این آیه نشده و اسمی از آن برده نشده فقط در یکی دو مورد خمینی اشاره دارد . اول میگوید که ممکن است کلمه " انما " دلالت بر حصر داشته باشد ، ممکن است . بعد دوباره شک میکند . اصـلا " انما " معلوم نیست که معنایش انحصار باشد برخلاف نظرمهی مفسرین و لغت نویسان عربی در تمام فرهنگ های عرب این مطلب را یادداشت کردند که انما معنایش چیست . " انما " وقتی که " انما الهکم الواحد " مقصود یک نفر است ، الله است . انما الهکم الواحد خداست که فقط یک خدای تنها هست . معنی انما ر که در قرآن هم در آیات زیادی ذکر شده از این آیات و از این قبیل حرفها بخوبی واضح است " قل انما انا بشر مثلکم " از قول پیغمبر در قرآن هست که به پیغمبر گفته بشود بگو ، " من منحرا " یک بشری مثل شما هستم . " قل انما انا بشر مثلکم " معنی کردند که این انحصار برای این کلمه " انما " اینجا برای منحصر بودن بشر بودن پیغمبر است . اصـلا هیچ به این آیهی قرآن در کتاب ولایت فقیه توجهی نشده بطور

غیر مستقیم از روی بعضی روایات و حدیث‌هایی که در صحت آنها دلایل قطعی نیست و بلکه برعکس در سابق ختگی بودن آنها دلایلی هست و استدلال میشود که آنها را مطرح کردند و از روی آن ولایت فقیه را قابل انتقال دانستند و رساندند به امام دوازدهم از او هم باز خودش شک کرده که بعضی مخالفان میگویند که به ارث منتقل نمیشود. در صورتیکه امر ولایت و مارت از جمله‌ی امور اعتباریه است و در این قبیل موارد باید به نظر عقلا و حکما رجوع کرد. کما اینکه اگر در باره‌ی مثلاً "وارث تخت و تاج از عقلا بهر سندی که در نظر شما وقتی گفته میشود وارث تخت و تاج کی است؟ میگویند ولیعهد است که شاه موجودا و وارث خودش قرار داده. و این در حالی که نقیض اظهارات قبلیش است که در اسلام اصلاً" موضوع ولایتعهد منتفی است و اصلاً "سلطنت بطور ارث هم منتفی است" اسلام به همه‌ی بنی‌خط بطلان کشید. ولی در نظر نگرفته اند که امام هشتم ما شیعیان امام رضا ولایتعهداً مومن را پذیرفت با او بیعت کرد و همه سران لشکر و کشور با امام رضا بعنوان ولیعهد و جانشین مومن بعد از او بیعت کردند و بعد گرفتاری‌های دیگر مومن سبب شد که موضوع ولایتعهد امام رضا مسکوت الامر ماند. بعد هم غیب شایع شد که مومن برای اینکه امام رضا بعداً "دعوی نداشته باشد او را مسموم کرد و کشت که اینها حرف‌هایی است که در کتب تاریخ ذکر شده و مراجعه به آنها مطلب را روشن میکند. مقصود اینست که حرف‌ها متناقض است. ایرادی که به این استدلال خمینی میشود کرد یکیش هم اینست که امام زمان بر حسب عقیده ما شیعه ها و خود آقایان هنوز در قید حیات است بنا بر این ارزش سه دیگری نرسیده‌وا و اگر هم صاحب ولایت بود و ادعای داشتن ولایت داشت در خودش هست هنوز به ارث به کسی واگذار نکرده که آقایان فقهای شیعه مدعی به اصطلاح ارث او هستند مدعی دارا بودن ولایت هستند.

س- یک مسئله ای که برای من عجیب است اینست که آقای مهندس حسینی تا آنجا شبکه من بخاطر دارم وقتی که آقای سید ابوالقاسم کاشانی با دکتر مصدق و نهفت ملی مخالفت کرد و زمینه آماده شد برای کودتای ۲۸ مرداد، بعد از آن، منظورم بعد از کودتای ۲۸ مرداد است، یک نامه‌ی سرگشاده‌ای نوشت به آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله کاشانی را بخاطر این کارهایی که کرده بود مورد سرزنش قرار داد. ولی همین شخص مجدداً

رفت پیمان دوستی با آقای خمینی بست و متوسل شد به ایشان که ایشان رسماً " مخالفست خودش را با دکتر ممدق و طرفدارش را از آیت الله کاشانی اعلام کرده بود. این تغییر روش است که برای دیگران واقعا " باعث تعجب است .

ج - بعله . این عرض کردم دلایلش را من حقیقتش به تمام این جریانها وارد نیستم ولی آنچه در نظر من بود این بود که عرض کردم . حتی یک شب در تلویزیون گویا صحبت کرده بود راجع به ولایت فقیه که بعد در جبهه ملی در باشگاه موردا ایراد قرار گرفت حتی جمعی جدا " با او مخالفت کردند . خوب بواسطه احترامی که همه بواسطه سابقه همکاری با ممدق موردا احترام ممدق بودندش داشتند پیگیری نشد . اما آقای امیر علائی ، شادونفر را اسم بردید البته عضو شورای جبهه ملی بود ولی بعد از آنکه دولتی تشکیل یافت و آقای دکتر سنجابی به وزارت امور خارجه منصوب شد و اردلان وزیر دارایی شد و دکتر ممشری وزیر دادگستری شد و آن علی محمد ایزدی بود ؟ وزیر کشاورزی شد کی شد ... ؟ وزیر کارها امورا اجتماعی شد یک نفر ...

س - وزیر کار که در پوش فروهر بود .

ج - وزیر کار را و بود . وزیر یکی از این وزارتخانه ...

س - بهر حال اسمش هست میتوانیم پیدا کنیم ایرادی ندارد .

ج - بعله او ، اینها خوب یکی یکی مستعفی شدند ولی بعد از استعفای دکتر سنجابی آنچه من به یادم هست یک مطلبی از طرف خمینی اعلام شد که گفته بود استعفای بیموقع در حکم مخالفت با اسلام است و ضدیت با اسلام است . و به این جهت استعفای آقای اردلان و آقای ممشری و اینها یک قدری بهتر است خیر افتاد اردلان را که هیچ قبول نکرده بود . در صورتیکه اردلان بمن گفت که ما هفت نفر بودیم که استعفا کردیم و نوشتیم و قبول نشد استعفا پیمان . فروهر هم از همان روزها که موضوع استعفای دکتر سنجابی مطرح شده بود کم کم از جبهه ملی جدا شد . چنانچه معروف است در جراید هم منتشر شد که بفکر تأسیس " جبهه ملی راستین " است بعله و ایشان برای اینکه در وزارت باقی بماند تغییر عقیده داد . آقای دکتر امیر علائی هم من عرض کردم که از اینکه منصفی به او رجوع نشده و چون انتصاب آقای اردلان و فروهر را ناشی از مداخله و نفوذ دکتر سنجابی میدانستند . ولی ایشان

خب تقریبی داشته حرفش در روداشته پیشنها دکرده آنها را ومهندس با زرگان هم پذیرفت خمینی هم پذیرفت . ایشان مثل اینکه گله مند شده بود از اینکه مثلاً " چرا آقای دکتر امیرعلائی در این میان فراموش شده است . وخب برای رفع آزردهگی ایشان که خیلی از این بابت دلخور بود اقدام شد که ایشان یک سمتی داشته باشند بلاخره خسب به معنای فراموش شده نباشد . این سمت سفارت فرانسه را آقای دکتر سنجابی برای ایشان حکمش را داد بعد استعفا کرد . بهمین دلیل هم چون بدون خواستسـن آکره مان یک ابلاغی داده شده بوده دولت فرانسه در واقع یک قدری بهش برخوردده بود و در پذیرفتن آقای دکتر امیرعلائی تأخیر شد یک مدتی . ولی خب بلاخره دکتر سنجابی هم مستعفی بود در زمان وزارت دکتر یزدی به نظرم بود که بلاخره سفارت او هم در فرانسه پذیرفته شد . یک شبی هم در سفارت فرانسه در تهران دعوتی شد از بعضی از آقایان در آنجا رسماً " قبول شدن آقای دکتر امیرعلائی به سفیر کبیری در فرانسه اعلام شد . ایشان هم رفتند و دیگر در جبهه ملی هیچ مداخله ای با شرکتی در هیچیک از کارها نداشت تا زمانیکه آن آقای قطب زاده بطور رسمی در تلویزیون پذیرفته شدن استعفا ی ایشان را ، که خودش میگفت از همان روزهای اولی که دیده بود با او از طرف دولت مخالفت میشود با تمام حرفهای او مورد قبول نیست و ممکن است مورد اعتماد نباشد یک استعفا شی نوشته بود و حالا فرستاده بود که مسکوت الامر مانده بود با نفرستاده بود بلاخره یک همچین صحبتی بود بطور رسمی در تلویزیون اعلام کرد . شاید شما هم خاطرتان باشد که قطب زاده گفت که من خواستمش در پارسی از او پرسیدم تو مخالف فدائیان اسلام هستی ؟ گفتی که اینها را باید آرزو؟ گفته بود بعله من مخالف فدائیان اسلام هستم . بعد قطب زاده گفته بود که حالا که مخالفی برو برو ، دستش را هم همینطور تکان داد در تلویزیون خوب یادم هست ، برو برو استعفا بت قبول است . آنوقت ردش کرده بود . این سابقه آقا . و بعد از آن هم که آمد به ایران اصلاً من یادم نمیآید که در جلسات جبهه ملی شرکتی کرده باشد . شاید در یکی یا دو تـا از روزهای که مرحوم صالح به باشگاه میآمد ایشان هم بوده باشند ولی در شورا و در جلسات بحث و هیئت اجراییه هیئت مدیره جبهه ملی خاطر نمیآید که ایشان وارد شده باشند ،

یعنی کنار بود و شاید هنوز هم عضو جبهه ملی است ولی بهمین دلیل هم بعد از ارتداد جبهه ملی کسی متعرض ایشان و آقای مهندس حسینی نشد برای اینکه اینها وهمینطور نصرت الهامینی که عضو شورا بود میآمد و میرفت و کسی متعرضشان نشد. مرتد فقط ما هفت هشت ده نفر شناخته شده بودیم که بیک عده ای متواری شدند، بیک عده ای زندانی شدند که با همه ای این فرمان چهارده گانه خمینی هنوز در زندان هستند، آنچه ما اطلاع داریم.

س - آقای دکتر آذر شما با آقایان خسرو قشقائی و محمد حسین قشقائی هیچ آشنائی نداشتید؟ چون میگفتند که اینها هم عضو شورای مرکزی جبهه ملی هستند بلاخص کسسه خسرو قشقائی به نمایندگی مجلس هم در همین مجلسی که اول گفتند مجلس شورای ملی بعد ملیش را هم برداشتند و شد مجلس شورای اسلامی انتخاب شده بود. شما با این آقایان آشنائی نداشتید اصلاً؟ ظاهر ای از اینها دارید؟ آیا جبهه ملی آنطور که معروف است با قشقائی ها ارتباطی داشت؟

ج - جبهه ملی با قشقائی ها آنچه به خاطر من هست ارتباطی نداشت. من خسرو قشقائی را در زمانی که مرحوم دکتر محمد قنصلت وزیر بود و خیلی میآمد همیشه دکتر محمد قنصلت و بسا او روابطی داشت در منزل او دیده بودم و شناخته بودم بعنوان بیک نماینده ملی طرفدار دکتر محمد قنصلت معرفی شده بود و همینطور هم بود. ولی ناصر قشقائی و سایرین خیال نمیکنم زیاده موافق بوده باشند و آن محمد حسین برادر بزرگشان. البته اتفاق افتاده که من برای اینها طبابت کردم برای مادرشان، در موقعی بود که اینها هیچکاره بودند و وضع مادرشان هم به خاطر من میآید بیک صورت خیلی اسفناکی بود و واقعا " در آن زمان در بیک اطاقی که نیمه مفروش بود زندگی میکرد.

س - این کجا بود آقای شیراز بود یا تهران؟

ج - در تهران بود. بعد از اینکه اینها را متواری کرده بودند و ملاکشان را تصرف کرده بودند. عبادت من از مادر او به اینصورتی که گفتم به نظر در زمان شاه سابق بود. ولی بعدها که خسرو قشقائی روزنامه با اخترا امروز را منتشر کرد و بعد در آنجا ...

س - در اروپا؟

ج - در اروپا . و در آن روزنامه که صریحا " تحت سرپرستی او منتشر میشد موضوع جمهوریت را مطرح کرده بودند من و ما همه ما ن برای اینکه در آن زمان صحبت از جمهوریت بشود و این یک اتهامی بر علیه جبهه ملی بوده باشد تا می که صورت قانونی و ظاهرا " درستی باشد ما مخالف بودیم که موضوع جمهوریت در جبهه ملی عنوان بشود . اصلا " به این جهت به تمام دانشجویان داخل ایران عضو جبهه ملی و تشکیلات خارجی دانشجویان جبهه ملی که سرپرستی شان با من بود نوشتم که این روزنامه با اخترا امروز که بعنوان ارگان جبهه ملی هم منتشر میشد ارگان جبهه ملی نیست و قبول نکنید و میخواهید بخوانید بخوانید و لی بدانید که این ارگان جبهه ملی نیست . همینطور هم بود ما روزنامه با اخترا امروز اصلا " بعنوان ارگان نشناخته بودیم . این نامه های من همه با اطلاع مرحوم صالح و اعضای شورا بود . از خودم هیچوقت اظهار نظر قطعی درباره این قبیل مطالب نمی - کردم . در بازجویی هائی هم که بعدها از من شد مکررا این مطلب پیش آمد که شما چرا این ارگان جبهه ملی نبودن با اخترا امروز را رسما " اعلام نکردید ؟ من میگفتم که آقا من سرکارم با دانشجویان بود به آنها نوشتم حالا آن نامه های من درست آنها باید باشد . اتفاقا " یکی از نامه های من که به روزنامه دانشجویان جبهه ملی دانشگاه تهران نوشته بودم درست این بازجو بود جزو پرونده من بود . این آقای سرهنگ مقدم بود که با زجویی میکرد .

س - این همان آقای سرهنگ مقدم است که بعدا " رئیس ساواک شد ؟

ج - بعله . به نظر من مرد شریفی بود . این مکرر این سوال را از من کرد که شاید من متوجه بشوم که یک نامه ای به این عنوان به دانشجویان نوشتم که باید من بسادم نمیداد . میگفتم که من یک نامه ای نوشتم به دانشجویان خارج از ایران که سرپرستی - شان با من بود . متعجب بودم که این چطور است که در یکی دو جلسه بازجویی این مطلب را تکرار میکنند . بعد بختیا ر بمن گفت ، همین بختیا ر که با زجویی شده بود و با آنها رابطه داشت . رابطه داشت بیشتر از ما ...

س - منظورتان با دانشجویان جبهه ملی است ؟

ج - نه با دادرسی ارتش و این مقدم از قول مقدم بمن گفت که این دکتر آذر آدم خیلی

لجوجی است خود س راست نمیگوید بمن که من نامه به این روزنامه پیام دانشجو نوشتم که این روزنامه با اخترا امروز ارگان جبهه ملی نیست . در صورتیکه این نامه ای او جزو پرونده اوست ، ملتفت نمیشود یا دش نمیباید یا نمیبخواهد . من گفتم خوب شما از قول من به او بگوئید که آقا من یادم نیست این قضیه نه اینکه خاطر م بوده و عمدا " خودداری کردم حالا اگر دوباره سوال بکنید حالا که متذکر شدم منکر این جواب نمی - شوم . دیگر بعد از آنهم متقا عد شده بود دیگر از من باز جوشی نکرد . ولی یکسی دو تقاضای مشروع مرا مقدم پذیرفت . من از این رو معتقدم که آدم به اصطلاح ببری از شرافت نبود . یکی این بود که در باز جوشی ها همیشه اولین شخص ، بمناسبت اینک حرف اول اسم من " آ " است ، بودم که به باز جوشی می بردند . مسرا در همان روزها از زندان قصر به یک زیرزمینی کشیف پراز آشفالی در آن ساختمانهای قدیم وزارت جنگ که یک عده هم از این چاقوکشها و یک چند نفری هم که به آنها تهاام توده ای بودن آنجا نگهداشته شده بودند تا از آنها باز جوشی بشود بردند .

س - این در چه تاریخی بود آقای دکتر آذر دقیقا " بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ؟

ج - نه این بعد از فروردین دوم ، بعد از ...

س - ششم بهمن ۱۳۳۳ ؟

ج - توقیف ما در سوم بهمن ۱۳۳۱ صورت گرفت که این باز جوشی ها بعد از آن میشد که رسمی و خیلی جدی بود و قرار بود که ما را محاکمه کنند . من دیدم چندتا سرباز بودند بهکت و گول هم آنجا می پریدند و از این حرفها و چیزهایی که جوانان دهاتی رد و بدل میکنند میزدند . من در همان اولین باز جوشی از آقای مقدم گله کردم و گفتم ، " آقا درست است ما مخالفیم و حالا محکوم به اعدام هم ممکن است بشویم ، همه اینها درست ، اما دلیل این را که اینهمه به ما توهین بکنید من نمیفهمم . " گفت که چه توهینی ؟ گفتم ، " آقا من بلاخره یک طبیعی هستم یک شخصی هستم یک سوا بقی دارم در این مملکت مرا بردند توی آن خرابه توی آن اطاق کشیف پراز گرد و خاک و آشفسال و این سربازها با آن وضع . " خیلی متعجب شد آن گروهبانی را که مرا آنجا برده بودند و گفت ، " آقای دکتر شما کجا برده بودید؟ " او نشانی داد فلان و اینها .

گفت، " کی گفته بود بشما که شما ایشان را به آنجا ببرید؟ آنجا جای نگهداشتن اشخاص دیگری است. این آقایان را که من برای بازجویی میخواهم اینها یک اشخاص دیگری هستند بعد از این بیا ورید در یکی از همین اطاقهای دادرسی ارتش منتظر بشوند تا با بازجویی بشوند." او هم دستی بالا انداخت قبول کرد و رفت. این جلوگیری شد دیگر بعد از من کسی را به آن اطاق نبرده بودند. من فهمیدم که این آدمی است که بلاخره حیثیتی دارد و حیثیت اشخاص را هم مراعات میکند. عرض کنم در جلسه دوم بازجویی بطور خصوصی از من پرسید، " آقایان چرا از ملاقات کسان خودتان خودداری - میکنید؟ آنچه من شنیدم خودتان خودداری کردید مانعی برای ملاقات نیست." گفتم والله ما خودمان را قاچاقچی یا تریاک و هروئین فروش و امثال اینها نمیدانیم مثل جنایتکارانی که با بد از ورای دوره نرده با کسانشان ملاقات میکنند و صحبت کنند و یک پاسبان هم در وسط بایستد حرفهای اینها را گوش بدهد و ناظر باشد. چون رئیس شهربانی دستور داد که ملاقات مستقیم ما با کسانمان موقوف باشد تصمیم گرفتیم که املا" ملاقات نکنیم و به اینصورت مستهجن قبول نکنیم. یک قدری فکر کرد و گفت که راست است حق دارید و من فکری کردم برای اینکار. اولاً چند دفعه هم با رئیس شهربانی صحبت شده ایشان گفتند آقایان مقررات زندان اینست من تخلف از مقررات زندان نمیکنم. ولی من راه حلی برای شما فکر میکنم و آن اینست که شما هر وقت ما بیلید با همسرستان و بچه ها ملاقات کنید به یک ترتیبی بوسیله این آقایانی که به بازجویی میخواهم بمن خبر بدهید من شما را بعنوان بازجویی دوباره میخواهم اینجا همینجا خودتان تلفن کنید به منزلتان، همسرستان فرزندان شما بیا اینجا ملاقات کنید. هیچ مانعی از نظرم ندارد. من هم قبول کردم جلسه اول بهمین صورت در اطاق خود و صورت گرفت. من خاطر میآید که خود من تلفن کردم. تلفن را داد بمن به همسر تلفن کردم که زودتر بیا شید به دادرسی ارتش، و ایشان آمدند و مادرمان اطاق آقای مقدم که بهزادی هم در یک طرف مینشست، اینها دوتائی با هم بودند، ملاقات کردیم و احوالپرسی کردیم یک قدری از حال بچه ها جو یا شدم. این مقدم و بهزادی برای اینکه ما فکر نکنیم که به حرف ما گوش میدهند پا شدند رفتند جلوی پنجره آنجا با یک پرونده ای

مشغول شدن کسه‌ها را " این باشد که حرفهای ما را گوش نمیدهند. من این را واقعا " دیدم یک جنبه انسانی دارد و این با زجوهایی مثل بعضی با زجوهایی سابق ما نیست. و بعد هم بمن گفت که من ترتیبی میدهم آقایان را منتقل میکنند به قزل قلعه تا آنجا شیکه جا هست. آنجا دیگر در اختیار ما است در اختیار ما زمان امنیت است و شما میتوانید به آزادی با فرزندان و همسران هروقت خواستید بخواهید بیایید ملاقات بکنید.

س- این کدام زندان بود که شما بودید آقای دکتر؟

ج- ما زندان قمر بودیم. زندان شماره ۴ قمر بودیم که کالملا" تحت نظر شهربانی بود و بعد محل محکومین است محل زندانی بودن محکومین است. ولی خب آقای نصیری قدرتی داشت و بعضی دستورها میداد که اجرا میشد، مقدم اینکار را هم کرد. حتی پا شدن ماهی را که به شهربانی نوشته بود بمن اراشه میداد. من جلویش را گرفتم و گفتم، " آقا مرا خجل نکنید شما وقتی که میفرمائید که نامه نوشتید من قبول میکنم شما شخص شریفی هستید" و او را برگرداندم. واقعا " هم اینکار او در من خیلی اثر کرد و در با زجوهایی بعدی هم همینطور که مدارا داشت. تا اینکه کم کم با زجوهایی متوقف شد. نوبت دکتر سنجابی بود که موقوف شد. کم کم رفت و آمد بین آقای همایون صنعتی زاده به زندان قمر که دیشب من مثل اینکه در صحبت های سابق گفتم که اجازه ملاقات با آقای صالح به او داده بودند شروع شد. بعد در قزل قلعه هم رفت و آمد داشت و شرایطی پیشنها دمی کرد که ما قبول بکنیم و آزاد بشویم و بعد همکاری با دولت را قبول کنیم. این جریانها پیش آمد...